بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 2 دی 1397.

خب در مورد حقیقت واجب ارتباطی سه تا نظریه ارائه شده است. یک نظریه اینکه حقیقت واجب ارتباطی تقیّد هر جزء به جزء دیگر است. شهید صدر دو تا اشکال به این بیان مطرح می کنند یک اشکال این بود که تقیّد هر جزء به اجزاء دیگر ارتباطیت واجب را تأمین نمیکند. این اشکال، اشکال واردی است. اشکال دوم این بود که یعنی تقریب دوم برای

بحث سر این بود که چرا در واجب ارتباطی باید واجب ارتباطی اجزایش مقید به هم باشد دلیل بر ارتباطیت چیست؟ خب دو بیان برای این دلیل بر تقیید هر جزء به اجزای دیگر ذکر شده بود یک دلیل این بود که اصلا ارتباطیت اقتضای تقیید می کند. خب شهید صدر می فرمودند که نه ارتباطیت برای اینکه ارتباطیت اثبات شود تقیید اجزا به هم دیگر کافی نیست. ارتباطیت به گونه دیگری ما می توانیم ارتباطیت را توضیح بدهیم که اگر آن گونه ارتباطیت را توضیح دادیم دیگر نیازی به تقیید اجزاء بعض لبعض نخواهد بود. خب بیان دومی که برای اینکه چرا در واجب ارتباطی اجزاء مقیّد به هم باید باشند این بود که اجزاء یا مطلق هستند از جهت اقتران به سایر اجزاء یا مقیّد هستند وجوبشان به ارتباط به صورتی که مقترن به سایر اجزا باشند احمال هم که معنا ندارد اگر ما این مطلب را می دانیم که در صورتی که اجزاء مستقل و مجزای از سایر اجزا می آورند بیاوریم مطلوب شارع تأمین نشده است خود همین کاشف از این است که اجزائ باید مقید باشند. شهید صدر اینجا هم همین بحث را مطرح می کردند که این اشکال مبتنی بر این است که ما اطلاق را لحاظ سریان بگیریم. ولی تحقیق این است که اطلاق عدم لحاظ تقیّد به یک حسه خاصه است. نه لحاظ سریان. بنابراین ما در اینجا بنا بر اینکه اطلاق لحاظ سریان نیست ما می توانیم بگویم که اجزاء به نحو مطلق اخذ شده اند در قضیه که دال بر وجوب اجزاء هست. ولی اینکه چرا جزء نسبت به صورتی که مجرّد از سایر اجزاء باشد وجوب روی آن نمی رود به خاطر اینکه محمول ما که وجوب هست آن محمول یک محمول خاصی است. آن وجوبی هست که بعضی از کأنّه وجوبات به هم پیوسته وجوباتی که پشت به پشت هم داده است همین پیوستگی که در محمول هست باعث می شود که این جزء در صورتی که سایر اجزاء نیایند به صفت وجوب متصف نشود. خب این چکیده فرمایش آقای صدر بود. ما اینجا دو مرحله بحث داشتیم. یک مرحله بحث این است که آیا این بحث اینکه اطلاق لحاظ سریان است یا عدم لحاظ تقیّد به حسه خاصه است یا به تعبیری که در کلمات قوم وارد شده است مثل مرحوم نایینی و اقای خویی و اینها اطلاق رفض القیود است نه جمع القیود. این تعبیر صحیح است یا نیست؟ این یک مرحله بحث. مرحله دوم بحث این است که ایا این بحث در ما نحن فیه دخالت دارد یا خیر. اما در مرحله اول ما در جلسه قبل اشاره کردیم که اطلاق در یک قضیه وقتی مثلا موضوع را میسنجیم می خواهیم مطلق بودنش را ملاحظه کنیم وقتی می گوییم الانسان حیوانٌ یا مثلا الانسان عالمٌ حالا این طوری تعبیر کنیم الانسان عالمٌ اینجا در ناحیه موضوع نیازی نیست مقدمات حکمت کاری انجام دهد مقدمات حکمت مفاد موضوع را مشخص نمی کند. مقدمات حکمت تعیین کننده سور قضیه است. چون قضیه اگر سور نداشته باشد ادواتی مثل کل، بعض که دال بر کمیت قضیه هستند در جمله وجود نداشته باشد قضیه محمله است و قضیه محمله هم در صورتی که به نحو کلیه محمول روی موضوع رفته باشد ثبوتا و هم در صورتی که ثبوتا به نحو جزئیه رفته باشد در هر دو فردش صادق است و تعیین نمی کند که نحوه حمل محمول بر موضوع به نحو کلیه است یا به نحو جزئیه است وقتی متکلم می گوییم در مقام بیان سور قضیه است در مقام بیان کمیت افراد موضوعی که به این محمول متصف هستند هست خود همین با توجه به اینکه عرف برای بیان کلیت عدم ذکر قید را کافی می داند این نتیجه می گیریم که آن چیزی که ثبوتا محمول روی آن رفته است همه افراد هستند. در نتیجه، نتیجه مقدمات حکمت با نتیجه ای که ادوات عموم ان را افاده می کنند یکی است. یعنی همان مفادی را که کل افاده می کند همان مفاد را در مقام بیان بودن متکلم به ضمیمه آن نکته عقلایی ای که برای افهام کلیت و شمول و استیئاب عدم ذکر قید کافی است این دو را که ضمیمه کنیم نتیجه می گیریم پس حکم شامل همه افراد هست. بنابراین این بحث که اطلاق رفض القیود است یا جمع القیود است اصلا موضوع ندارد. اصلا این تشقیق شقوق و این سؤال که ایا اطلاق رفض القیود است یا جمع القیود است ناشی از این تصور است که اطلاق به مرحله مفهوم افرادی جمله کار دارد ولی اگر ما گفتیم اطلاق به مرحله مفهوم افرادی کار ندارد اطلاق مربوط به نحوه حمل محمول بر موضوع است. مربوط به سور قضیه و کمیت این حمل هست. وقتی به آن مربوط باشد دیگر اینکه رفض القیود است جمع القیود است اصلا به این چیزها ربطی ندارد که این سؤال را مطرح کنیم. بنابراین این بحثی که شهید صدر آورده اند و مطلبی که مطرح کرده اند به نظر می رسد که از اساس نادرست است مبتنی بر یک مبنایی است که آن مبنا ناتمام است. یعنی تصور اینکه اطلاق تعیین کننده مفاد موضوع است. نه اطلاق مفاد موضوع را تعیین نمی کند کیفیت حمل محمول بر موضوع را مشخص می کند. خب این یک مرحله از بحث.

سؤال:

پاسخ: جلسه قبل توضیحات دادیم که استدلالات را چیز کردیم گفتیم احتمالاتی که ممکن است این مفهوم افرادی یک قید خاصی پیدا کند چندین احتمال هست احتمالاتی که در جلسه قبل دادیم برای همین بود گفتیم اگر شما بگویید کلمه الانسان مراد حصه خاصه ای از انسان است مراد از انسان انسان عالم است الانسان مثلا واجب الاکرام. اگر مراد انسان عالم می خواهید بگویید این که مجاز است حقیقت نیست یعنی آن که ما وجدانا درک می کنیم اطلاق انسان و اراده انسان عالم مجاز است. این یک امر وجدانی است که انسان را ما در مورد انسان عالم نمی توانیم حقیقتا به کار ببریم. وقتی این را نتوانستیم انواع و اقسام تجوز هایی که اینجا ممکن است اراده کنیم تجوز در اسناد تجور دز حذف تجوز درکلمه بحث هایی بود که در جلسه قبل

نقطه اصلی قضیه همین است که بالوجدان اطلاق انسان و اراده انسان عالم مجاز است. این درک وجدانی ما هست.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا نیازی به این حرفها ندارد. یعنی در مرحله قبل از این حرفها

احراز نشده باشد مقام بیان و اینها ربطی ندارد اصاله الحقیقه و اینها به مقام بیان ربطی ندارد. اصاله الحقیقه مطلب را حل می کند نه در مقام بیان بودن. بحث سر این است. و عرض کردم این بحث، بحث اینکه انسان اطلاقش در انسان عالم مجاز است این یک بحث خیلی مفصلی دارد. بحث اعتبارات ماهیت و نحوه اعتبارات ماهیت بحثی هست که خودش هفت هشت ده جلسه همین یک تکه بحثی است که من دیگر این تکه را وارد بحثش نشدم. تفصیلش را خواستید مراجعه کنید در بحث های مطلق و مقید مفصل بحث کردیم و در جزوات ما نوشته شده است و منتشر هم شده است. خب این یک مرحله که اصلا اطلاق جمع القیود است رفض القیود است از اساس حرف بی پایه است.

اما حالا بیاییم در ما نحن فیه ببینیم این یک مرحله بحث که نه اصلا ما به این تشقیق شقوق باور نداریم اما مرحله دوم بحث این بود که حالا نتیجه حالا که چنین است بگذارید تطبیقش را در ما نحن فیه عرض کنم. ما می گوییم الجزء واجب. بحثی که ما اینجا داریم بحث سر این است که آیا جزء در هر حالی واجب است یا در حالتی که با سایر اجزاء باشد. یعنی اطلاق احوالی را در نظر می گیریم. خب اینکه ما می گوییم شهید صدر این طوری تصویر می کنند می گویند که الجزء واجب چون محمول ما که واجب است یک محمول خاصی است یک گونه خاصی از وجوب پیوسته است این باعث می شود که موضوع نسبت به بعضی از حالاتش به اصطلاح سرایت نکند و امثال اینها. ما نه تصویری که ما داریم ما دو جور وجوب به آن معنا نداریم. این طور نیست که موضوع مطلق باشد محمول بیاید موضوع را قید خاصی به آن بزند. نه! آن که هست این است که ما جزء را گاهی اوقات نمی دانیم که آیا این وجوبش در همه حالات هست یا در بعضی از حالات می توانیم بگوییم الجزء واجب. الجزء واجب به نحو قضیه محمله است. قضیه محمله هم با این صادق است که جزء در بعضی از حالات واجب باشد هم با این صادق است که در همه حالات واجب باشد. اگر جزء در بعضی حالات یعنی در حالتی که با سایر اجزاء همراه است واجب باشد به نحو قضیه محمله می توانیم بگوییم الجزء واجب. اگر نه به نحوی که سایر اجزاء

زمانی که سایر اجزاء هم نیاید باز جزء ثابت باشد باز هم الجزء واجب را به نحو قضیه محمله می توانیم تعبیر کنیم. اگر متکلم در مقام بیان باشد بگوید الجزء واجب اطلاق اقتضا می کند که جزء در همه حالت ها واجب باشد. چه سایر اجزاء آمده باشند چه نیامده باشند. یعنی وجوب، وجوب استقلالی باشد. استقلالی بودن و عدم استقلالی بودن وجوب از ناحیه محمول نیست. از ناحیه سور قضیه است یعنی این قضیه ای که الجزء واجبٌ اگر در همه حالات وجوب روی جزء رفته باشد چه سایر اجزاء باشند چه نباشند این می شود وجوب استقلالی. اگر جزء فقط در صورتی که سایر اجزاء باشند وجوب روی آن رفته است این می شود و اجب ارتباطی. پس وجوب ارتباطی به نحوه محمول ارتباط ندارد. به نحوه قضیه ما مربوط است که آیا این قضیه در همه حالات هست یا در بعضی از یعنی این وجوبی که روی جزء رفته است در همه حالات جزء به صفت وجوب متصف می شود یا در بعضی از حالات به صفت وجوب متصف می شود؟

سؤال:

پاسخ: یعنی اطلاق سور قضیه نسبت به حالات اطلاقی که اینجا مراد ما است اطلاق احوالی است دیگر. نه اطلاق افرادی. اطلاق دو جور است این اطلاقی که اینجا

اینجا چون اطلاق افرادی است در واقع ما می گوییم الجزء فی کل حالت واجب. آن سور نسبت به کل حالتٍ. این اطلاق نسبت به هر چیزی که در نظر بگیرید سور نسبت به آن چیز می شود در نظر گرفته شود. اطلاق اگر اطلاق افرادی باشد سور قضیه نسبت به افراد موضوع است. اگر اطلاق، اطلاق احوالی باشد سور قضیه نسبت به حالات قضیه ملاحظه می شود. خب این تصویری که از اصل مسئله به ذهن ما می رسد. خب شهید صدر اینجا یک تصویر دیگری از بحث دارند. خب این مرحله اول بحث که اصلا تصویر ما از تصویر شهید صدر از اساسا متفاوت است. مرحله دوم حالا تمشی کردیم با بیانات شهید صدر گفتیم که اطلاق همین جور است که ایشان می گوید و از ناحیه محمول موضوع مقید می شود و الا ذات موضوع بما هو ذاتش آن مطلق است. بحث سر این است که آیا این فایده دارد؟ ذات موضوع مطلق باشد. پاسخ مطلب این است که به درد نمی خورد. ان چیزی که به عهده انسان می آید موضوع بماهو واجب است. ولو از ناحیه محمول موضوع قید خاصی پیدا کند موضوع بما هو متصف بوجوب به ذمه مکلف می آید. شما می گویید این جزء خودش مکلف است ولی محمول که یک محمول به هم پیوسته است که وجوب باشد وجوب انشدادی حالا یک تعبیر خاصی دارد که وجوب اجزائی که به هم دیگر از پشت گره خورده اند وجوبات گره خورده به هم. خب این وجوبات گره خورده به هم سبب این می شوند که در مرحله اتصاف جزء به وجوب همه افراد همه حالات جزء به صفت وجوب متصف نشوند. فقط در حالتی که با سایر اجزاء هست جزء به صفت وجوب متصف شود. خب بحث سر این است که جزء در زمانی که موضوع است و هنوز محمول با آن ملاحظه نشده است آیا این جزء به عهده مکلّف می آید یا جزء بما هو واجبٌ به عهده مکلّف می آید.؟ روشن است که جزء بما هو واجب به عهده مکلف می آید و فرض این است که جزء بما هو واجب قید دارد در همه حالات نیست. بنابراین این بحث های اینک هآیا تقیّد جزء و عدم شمول جزء نسبت به حالتی که از سایر اجزاء مجزا هست ذاتا هست یا از محمول می آید دخالتی در بحث ندارد چون بالأخره جزء بما هو جزء اینجا در بحث ما دخالت دارد و منهنا یظهر که مبنای دومی که مبنای مرحوم آقا ضیا است هیچ فرقی با مبنای دیگر اینجا ندارد. مرحوم اقا ضیا می گویند که متعلّق وجوب در مرحله ای که لحاظ می شود در آن مرحله هیچگونه قیدی ندارد. در ظرف عروض وجوب این قید عارض می شود بر این متعلّق. یعنی اجزاء فی نفسه از ناحیه تقید و عدم تقید به هم دیگر قیدی ندارند ولی وجوب که به اینها عارض می شود به تبع وحدت ملاک یک نحوه خاص وجوبی می آید و این باعث می شود که این موضوع در رتبه متأخر از موضوع در یک رتبه متأخر قید پیدا کند. بحث سر این است که آن که به حکم عقل به گردن انسان می آید جزء در یک رتبه متأخر است. رتبه مقدم دخالتی ندارد. حالا شما بفرمایید موضوع را هنگامی که هنوز حکم وجوب نیامده است وقتی ما ملاحظه می کنیم تقیّد به سایر اجزاء را در آن مرتبه ملاحظه نمی کنیم در مرتبه وجوب تقیّد به سایر اجزاء می آید وقتی در آن مرحله تقید به سایر اجزاء آمد همین مقدار کافی است برای اینکه آن چیزی که به عهده انسان بیاید یک قید خاصی داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: نه اینها نمی خواهند بگویند نه شهید صدر اصرار دارد که جزء مقید به عهده من نمی آید. ذات جزء به عهده من می آید.

سؤال:

پاسخ: خب همین بنابراین بحث سر همین است بنابراین این جزء تنها جزئی که با سایر اجزاء هست به عهده من هست دیگر. همین است. حالا من اجازه دهید یک مقداری بحث به یک جایی برود توضیح بیشتری این مطلب را می دهم شهید صدر خود ایشان می فرمایند حقیقت واجب ارتباطی نه به آن شکلی هست که مرحوم آقا ضیاء فرموده است نه به صرف تقیّد اجزاء به هم است به این شکل ها نیست. پس چه است؟ ایشان می فرمایند که وجوب به عناوین ذهنیه تعلّق می گیرد. گاهی اوقات ذهن انسان یک واجب را یعنی اشیاء متکثر را در افق ذهن یک وحدت اعتباری به آن می دهد. در عالم خارج قرائت، رکوع، تکبیره الاحرام اینها یک سری اجزاء جدا جدا از هم هستند ولی ذهن می تواند این اجزاء جدا از هم را لباس وحدت به آن بپوشاند. در عالم ذهن آنها را واحد در نظر بگیرد. وحدتی که ذهن به اشیاء متکثره می بخشد این وحدت باعث می شود که آن وجوب وحدانی شود. این مطلب. خب حالا این را توضیح مفصل تری هم در موردش در کلام آقای صدر وارد شده است که مراجعه فرمایید.

خب ما حالا ببینیم این تصویری که ایشان از وجوب دارد درست است یا نیست. ببینید در اینکه وجوب، اراده، حب، این جور امور، اموری هستند که معروضشان صور ذهنیه است و صورت ذهنیه در عالم ذهن به اینها متصف می شوند بحثی نیست. ممکن است من به چیزی محبت داشته باشم اصلا آن چیز خارجیت نداشته باشد. آن چیزی که حب به آن تعلق می گیرد اراده به آن تعلق می گیرد چیزی است که در عالم ذهن به صور ذهنیه تعلّق می گیرد. و آن هم که اثر دارد همین صور ذهنیه است. حالا در پرانتز یک داستانی را عرض کنم مفید است می گویند مرحوم اقای خویی در مسجد کوفه بودند یک موقعی درد شدیدی به ایشان عارض می شود یک درویشی آنجا بوده است می گویند این درویش چیزهایی بلد است می آید این درویش یک وردی می خواند و به آقای خویی می گوید که شما خوب شدید؟ آقای خویی می گویند که درد من هست. این درویش می گوید که شما خوب شدید خیال می کنید که خوب نشدید. اقای خویی می فرماید که شما یک وردی بخوان که من واقعا خوب نشوم ولی خیال کنم که خوب شدم. بعد مسئله این است که آن چیزی که منشأ اثر هست درد به وجود واقعی اش نیست. درد به وجود واقعی هیچ مسئله ندارد آن چیزی که هست درد مقوش همان خیال است. بله یک سری امور واقعی هستند مثل بیماری. بیماری شما چه بفهمید چه نفهمید تخریبی که در بدن ایجاد می کند، ایجاد می کند. ولی درد که آن احساس بیماری است ان احساس بیماری به وجود علمی اش اثر می گذارد. ما در واقع حبّ و بغض ناشی از آن احساس انسان است. ناشی از ان علم انسان است و الا وجود خارجی بما هو وجود خارج یدخالت ندارد در حب و بغض. خب این مطلب تردیدی نیست در اینکه حب و بغض به صور ذهنیه تعلّق می گیرد. ولی نکته قضیه این است صور ذهنیه از ان حیث که حکایت از خارج می کنند محبوب هستند. یعنی چه؟ ببینید این را خوب دقت کنید من اینکه می گویم که نماز مثلا مولا نماز خواندن من را به آن محبت دارد نه اینکه در ظرف خارج نماز خواندن من را می بیند. می بیند که در عالم خارج وجود دارد تازه به آن محبت پیدا می کند. خب اگر ظرف خارج نماز من تحقق داشته باشد که دیگر تحصیل حاصل است. این نیست ولی می گوید که من می گویم اگر در عالم خارج این نماز تحقق پیدا کند دوستش دارم. ببینید الآن تصور من این است که ظرف خارج، از نماز مکلف خالی است. اینکه به ان محبت دارم یعنی می دانم اگر این نماز تحقق پیدا کند محبوب من است. کاری هست که من این را دوست دارم. الآن موجود نیست نه اینکه با فرض وجود من به آن محبت پیدا می کنم می گویم اگر این محقق باشد این شیئی که محقق می شود من به آن علاقه دارم. این شکلی است. خب حالا بیاییم در ما نحن فیه جزء را که مولا ملاحظه می کند آیا این جزء که در عالم خارج قرار است تحقق پیدا کند چه همراه سایر اجزاء تحقق پیدا کند محبوب من است یا فقط در صورتی که همراه سایر اجزاء باشد

یک موقعی ممکن است ما بگوییم این جزء به نحو مطلق در همه حالات محبوب من است. به هر شکلی از اشکال خارجیت پیدا کند محبوب من است. چه همراه سایر اجزا باشد چه مجرد از سایر اجزا باشد. یک موقعی اینگونه است. این می شود واجب استقلالی. واجب ضمنی اینگونه نیست. واجب ارتباطی اینگونه نیست. واجب ارتباطی یعنی جزء در عالم خارج در کنار سایر اجزاء وقتی تحقق پیدا کرد من به این جزء علاقه دارم. پس بنابراین ان چیزی که مطلوب من است این حسه خاصه جزء است. این محبوبی که من می خواهیم بگوییم یعنی همین. اینکه شهید صدر فقط وحدت را در ناحیه مفهوم ذهنی می بیند. در محکی خارجی اش هیچگونه وحدتی ملاحظه نمی کند. آن تکثر عالم خارج را می گوید خارج بما هو متکثر هست ولی یک مفهوم ذهنی می آید آن خارج را واحد می کند. این طور نیست. تا خارج یک وحدتی یک ارتباطیت و وحدت هر دو اش یعنی ما باید در عالم خارج اولا ارتباطیت اجزاء نسبت به هم را تصور کنیم. ثانیا این اجزاء مجموعه اش یک ملاک را تأمین کند اجزاء مقیدا به هم باشند در عالم خارج و تأمین کننده یک ملاک باشند. این باعث می شود که وجوب واحد شود. یعنی حب من به این شیء واحد تعلّق گیرد یعنی وحدت حبّ ناشی از وحدت خارجی محبوب است. وحدت خارجی مطلوب هم این است که این اجزاء در کنار هم با هم دیگر یک شیء را محقق می کنند. ببینید حالا از باب مثال این مطلب را عرض می کنم من یک سنگ بزرگی اینجا هست یک موقعی یک نفر می تواند این سنگ را بردارد یک موقعی باید 5 نفر کنار هم قرار گیرند تا بتوانند این سنگ را بلند کنند. جایی که 5 نفر مورد نیاز هست من این 5 نفر را برای چه می خواهم؟ برای اینکه دست هایشان را دست هم بدهند بتوانند سنگ را از جا بکنند. مطلوب من چیست یک مطلوب وحدانی است. بلند کردن سنگ. راه رسیدن به این مطلوب این است که 5 آدم گردن کلفت دست به دست هم دهند این سنگ را از جا بکنند. در واقع آن چیزی که مطلوب من را تأمین می کند صرف اینکه در عالم ذهن این 5 نفر را کنار هم تصور می کنم نیست. چون در عالم خارج کنار هم قرار گرفتن اینها می تواند این سنگ را از جا بکند آن هست که مطلوب من هست. پس بنابراین وحدت وجوب، ارتباطیت وجوب ناشی از ان یعنی مطلبی که مرحوم آقا ضیا می گوید که وحدت وجوب ناشی از وحدت ملاک است دقیقا درست است. یعنی در این سه تا نظریه ای که وجود دارد هر یک از این نظریاتی که شهید صدر ذکر می کنند قسمتی از واقعیت است. در اینکه اجزا باید مقید به هم دیگر تصویر شوند همین جور است. تا اجزا مقید به هم تصویر نشوند وجوب به اجزاء عارض نمی شود. در اینکه این وحدت ناشی از وحدت ملاک و مصلحت خارجیه است چون در عالم خارج آن مصلحت به این مجموع من حیث المجموع متقوم هست و یک مصلحت است و یک ملاک است. آن هم درست است. این که در علام ذهن هم من باید آن اشیاء متکثره را یک لباس وحدت به آن بپوشانم آن هم درست است. یعنی هر سه نکته ای که در این نظریات وجود دارد درست است ولی باید هر سه نکته ای که در این نظریات هست کنار هم بچینیم تا حقیقت واجب ارتباطی روشن شود. واجب ارتباطی از اینجا ناشی می شود که مصلحت خارجی به اجزاء در کنار هم مقیّدا به هم در ظرف اقتران هر جور می خواهید تعبیر کنید آن مصلحت به وسیله این اجزاء تأمین میشود و چون بوسیله این اجزاء تأمین می شود وجوب در عالم ذهن به یک مفهومی که حاکی از یک همچین شیء واحدی هست تعلق می گیرد.

سؤال:

پاسخ: چون مصلحت به آن قائم نیست. یعنی نظریه ایشان کافی نیست. قسمتی از واقعیت است. ایشان می گوید که مجرد اینکه متکلّم یک صورت ذهنیه را به آن وحدت می بخشد همین مقدار کافی است برای اینکه وجوب واحد شود. نه وحدت بخشیدن صورت ذهنیه به تبع وحدت خارجیه است. چون در عالم خارج آن اشیاء در کنار هم یک مصلحتی را ایجاد می کنند من در عالم صورت ذهنیه این اشیائ متکثر را ذهن انسان واحد می بیند و آن که به گردن من می آید آن محیی خارجی است. به گردن من می آید یعنی این شارع می خواهد من این محکی را در عالم خارج محقق کنم. می بیند که ظرف خارج از آن خالی است می خواهد من این را در عالم خارج ایجادش کنم. نتیجه بحث این می شود که من اگر هر جزئی را منفک از سایر اجزاء بیاورم مطلوب شارع را تأمین نکرده ام. بنابراین این که مرحوم شهید صدر از این بحث ها این طوری تصویر کرده اند که چه وجوب به نحو استقلالی باشد چه وجوب به نحو ارتباطی باشد اقل واجب است. بنابراین نسبت به اکثر من برائت جاری می کنم اکثر را می توانم بیاورم نمی توانم بیاورم لازم نیست حتما بیاورم این ناتمام است. حالا این را من یک توضیح مهمی اینجا وجود دارد که جلسه بعد در موردش توضیح می دهم. فقط یک نکته ای اینجا اشاره کنم توضیحش را جلسه بعد می دهم. اصل تصور می کنم یکی از نکاتی که باعث شده است که این نحوه بحثی که شهید صدر مطرح میکنند به این شکل مطرح شود این است که ایشان اینکه ما میگوییم وجوب به اقل تعلق میگیرد یا به نحو مستقلا یا ارتباطی. یا واجب ارتباطی است یا واجب استقلالی. این یا را ایشان تصورشان این است که وجوب به جامع وجوب استقلالی و وجوب ارتباطی تعلق می گیرد. در حالی که این جور نیست وجوب به جامع اینها تعلق نگرفته است وجوب به فرد مردد تعلق گرفته است.

سؤال:

پاسخ: این جاها اصلا جامع تصویرنمی شود به نحو فرد مردد تعلق گرفته است و این توضیحی است که در جلسه بعد می خواهم در موردش توضیح بدهم که اصل نقطه اصلی این بحث همین است که نحوه تعلّق وجوب تعلق به جامع نیست به نحو فرد مردد است یعنی من می دانم یا اجزاء مستقلا واجب است یا اجزاء به نحو ارتباطی واجب است اقل. و این یا مفادش جامع نیست. مفادش فرد مردد است و بین فرد مردد و جامع فرق است احکامش هم فرق دارد و همه این تصویرات که ایشان چیز کرده است با توجه به یک ذهنیت خاصی است که ایشان در این تحلیل کلمه یا که ما در این جور جملات به کار می بریم است. این توضیح بیشترش در جلسه آینده انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد